

لن ترانی و انظر ترانی

«وقتی فرمود لن ترانی و وقتی فرمود انظر ترانی»^(۱)

فاروق ایزدی‌نیا

مقدمه

اگرچه بنا به حدیث قدسی^(۲) که تفاسیر گوناگون بر آن نوشته شده و تبیینات حضرت عبدالبهاء نیز بر این حدیث به تفصیل تحریر گردیده و موجود است، ذات الوهیت، انسان را برای شناخت حضرتش خلق کرده و لابد این استعداد را در او به ودیعه گذاشته که به این معرفت نائل آید، اما موانع عدیده برای این شناسایی به وجود آورده تا آدمی، اگر مشتاق عرفان خدایش است، با سعی و تلاش و انقطاع از هر آن چه جز او است، به او تقرب جوید و سعی در شناسایی او نماید. با این همه، یکی از صفات ذات الوهیت، (غیب منیع لایدرک) است و همین صفت او را از هرگونه دسترسی دور می‌سازد و بیانات متنوع در باره مستحیل بودن عرفان حضرتش از لسان حضرات مظاهر ظهور و ائمه اطهار و دو مبین آیات در این دور ربّ البینات نازل و صادر شده است.

در این مقاله کوتاه، سعی بر این است که دو عبارت مشهور از دو مظهر ظهور، «لن ترانی» مربوط به دور حضرت موسی و «انظر ترانی» نازل از لسان و قلم حضرت بهاء الله مورد بررسی قرار گیرد و البته در این میان، به برخی بیانات نازله از طلعات مقدسه ادوار مختلف نیز استناد خواهد شد.

اول - لن ترانی

داستان «لن ترانی» بسیار مشهور است. این حکایت در تورات بیان گردیده است. در سفر خروج، باب ۳۳، آیه ۱۸ به بعد آمده است:

«موسیٰ [عرض کرد مستدعی آن که جلال خود را به من بنمایی. [خدا] گفت من تمامی احسان خود را پیش روی تو می‌گذرانم و نام یَهُوه را پیش روی تو ندا می‌کنم و رأفت می‌کنم بر هر که رثوف هستم و رحمت خواهم کرد بر هر که رحیم هستم؛ و گفت روی مرا نمی‌توانی دید، زیرا انسان نمی‌تواند مرا ببیند و زنده بماند.»

در باب نوزدهم نیز اشارتی به این موضوع وجود دارد:

«و واقع شد در روز سیم به وقت طلوع صبح که رعدها و برق‌ها و ابر غلیظ بر کوه پدید آمد و آواز کرنای بسیار سخت به طوری که تمامی قوم که در لشکرگاه بودند بلرزیدند و موسیٰ قوم را برای ملاقات خدا از لشکرگاه بیرون آورد و در پایان کوه ایستادند. و تمامی کوه سینا را دود فرو گرفت، زیرا خداوند در آتش بر آن نزول کرد و دودش مثل دود کوره بالامی‌شد. موسیٰ سخن گفت و خدا او را به زبان جواب داد و خداوند بر کوه سینا بر قلّه کوه نازل شد و خداوند موسیٰ را به قلّه کوه خواند و موسیٰ بالا رفت و خداوند به موسیٰ گفت: پایین برو و قوم را قدغن نما مبادا نزد خداوند برای نظر کردن، از حدّ تجاوز نمایند که بسیاری از ایشان هلاک خواهند شد.» (آیات ۱۶ به بعد)

این داستان در سوره اعراف قرآن کریم، آیه ۱۴۳ به بعد نازل شده است:

«و لما جاء موسىٰ لِمِيقَاتِنَا وَ كَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرَ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرَىٰ لَكَ وَ لَكِنِ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي. فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ

جَعَلَهُ ذَكَاً وَخَزَّ مَوْسَى صَعِيقًا. فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ
المؤمنين.»

مضمون: (و چون آمد موسی به وقت مقزّر ما و سخن گفت با او پروردگارش، گفت: ای پروردگار من: بنما به من که بنگرم به سوی تو. گفت: هرگز نخواهی دید مرا ولیکن بنگر به کوه؛ پس اگر کوه برقرار گردد در جایش؛ پس به زودی مرا بینی. پس چون تجلّی کرد پروردگارش مر کوه را ریزه ریزه گردانید آن را و موسی بی هوش در افتاد. پس چون به هوش آمد، گفت: پاک و مقدّسی تو، بازگشت نمودم به سوی تو و من اوّل مؤمن هستم.)

جمال مبارک در تبیین این نکته که چرا حضرت موسی خطاب لن ترانی شنید، می فرمایند:

«موسی که از انبیای اعظم است؛ بعد از ثلاثین یوم که به قول عرفا در عشره اوّل افعال خود را در افعال حقّ فانی نمود و در عشره ثانی صفات خود را در صفات حقّ و در عشره ثالث ذات خود را در ذات حقّ و گفته اند چون بقیّه هستی در او باقی بود، لذا خطاب لن ترانی شنید.» (مجموعه الواح طبع مصر، ص ۱۴۳)

البته در این جا باید به این نکته نیز اشارتی داشت که خطاب و عتاب ذات الوهیت به مظاهر ظهور در واقع خطاب به اّمّت آنها است. حضرت عبدالبهاء در تبیین این مطلب می فرمایند:

«هر خطاب الهی که از روی عتابست ولو به ظاهر به انبیا است، ولی به حقیقت، آن خطاب توجّه به اّمّت دارد و حکمتش محض شفقت است تا اّمّت افسرده و دلگیر نگردند و خطاب و عتاب گران نیاید، لهذا به ظاهر خطاب به انبیا است پس هر چند به ظاهر خطاب به نبی است؛ ولی در

باطن به اَمّت است نه به پیغمبر. و از این گذشته، پادشاه مقتدر مستقل اقلیمی عبارت از جمیع آن اقلیم است یعنی آن چه گوید، قول کلّ است و هر عهدی بنماید، عهد کلّ؛ چه که اراده و مشیت عموم اهالی فانی در اراده و مشیت او است. به هم چنین هر پیغمبری عبارت از هیأت عمومی اَمّت است؛ لهذا عهد و خطاب الهی به او عهد و خطاب با کلّ اَمّت است و اغلب خطاب زجری و عتاب بر ملت قدری گران آید و سبب انکسار قلوب گردد؛ لهذا حکمت بالغه چنان اقتضا کند.» (مفاوضات عبدالبهاء، ص ۱۲۶؛ مطلب ۴۴ "مد" (۳))

در این جا نیز خطاب «لن ترانی» به حضرت موسی نیست، بلکه به اَمّت حضرت موسی است. اَمّت حضرت موسی وقتی مشاهده نمودند که خداوند به پیامبرشان چنین خطاب فرمود، دیگر برای دیدن خداوند پافشاری نمی کنند.

دوّم - انظر ترانی

در این ظهور مبارک، جمال ابهی این فضل را به بندگان ارزانی داشته اند که در مقابل ندای «رَبّ ارنی»، جواب «انظر ترانی» را بشنوند؛ اما شنیدن این کلام، شرایطی دارد و وصول به لقای حقّ نیز شرایطی. اگر آن شرایط فراهم آید، شاهد مقصود را توان در آغوش گرفت.

جمال مبارک در مقایسه دور حضرت موسی و این دور می فرمایند:

«موسی که از انبیای اعظم است ... خطاب لن ترانی شنید و حال لسان الله ناطق و می فرماید: یک بار ارنی گو و صد هزار بار به زیارت ذوالجلال فائز شد. کجا است فضل این ایام و ایام قبل.» (مجموعه الواح طبع مصر، ص ۱۴۳)

و در مناجاتی نازل:

«شنیده‌ام که فرموده‌ای: امروز روزی است که اگر نفسی از روی صدق "ربّ ازنی" گوید، از ملکوت بیان "انظر ترانی" استماع نماید.» (ادعیة محبوب، ص ۳۶۷)

سوم - اهمّیت خطاب الهی

ارتباط بین خالق و مخلوق بسیار اهمّیت دارد، چه خطاب الهی به مخلوق باشد و چه راز و نیاز عاشقانه بنده با خدایش و معشوقش. خطاب خداوند به بنده‌اش، گویای لطف بی‌نهایت او است که علی‌رغم عدم مناسبت بین هستی و نیستی، بین وجود و عدم، بین قدیم و حادث، بنده‌اش را به خود نسبت می‌دهد، حتّی اگر به او خطاب «لن ترانی» داشته باشد. نفس خطاب سبب التذاذ روح آدمی است. حضرت عبدالبهاء در این زمینه می‌فرمایند:

«شاعر عرب متضرّعاً الی الله گفته و مُنَّ علی سمعی بلن ان منعت ان اراک و فیه لمن کان قبلی لُدَّة^(۴) یعنی گوش مرا به خطاب خویش ولو کلمه لن ترانی باشد منّت بگذار و مشرف فرما؛ زیرا حضرت موسی علیه‌السلام پیش من از این کلمه متلذذ شد یعنی نفس خطاب پر حلاوت است و لُدَّت به سمع می‌دهد ولو کلمه لن ترانی باشد.» (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۸، ص ۲۱۳)

اگر گوش شنوایی وجود داشته باشد، هر خطاب خداوند به بشر را قدر می‌نهد و آن را نهایت درجه عشق الهی به خود تلقّی می‌کند. حضرت عبدالبهاء حکایتی را نقل می‌فرمایند که گویای درک لُدَّت این خطاب است:

«روایت کنند که شخص نحری، در اعصار ماضیه که به صفت صدیقی موصوف بود و به احسن فضائل مشهور و معروف، روزی داخل مسجد شد. قاری این آیه را تلاوت می نمود: "یا عبادى الذین اسرفوا على انفسهم لاتقنطوا من رحمة الله" آن شخص نحری به مجرّد استماع این هدیر، نعره را به فلک اثیر رساند که یا بشری و یا طوبی و یا فرحا و یا طربا و یا فخرا و یا سرورا علی ما أسندهم إلی نفسه و قال یا عبادى فرح و شادمانی نمود و فخر و کامرانی کرد به این که عباد را نسبت به خویش داد، "یا عبادى" فرمود یعنی ای بندگان من و از شدت سرور مدهوش شد و بیفتاد ...» (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۲، ص ۵۶)

چهارم - طرق وصول به این مقصود

از آن جا که فضل الهی این امکان را فراهم آورده، باید طریق وصول به آن را نیز نشان داده باشد تا مشتاقان لقای جمالش به ما هُوَ المقصود نائل گردند، زیرا حضرت حقّ جمیع را از برای لقای خود خلق فرموده و بر این مطلب تصریح فرموده است، «جمیع از برای لقای الهی خلق شده اند و کلّ را از این مقام اعلیٰ قسمت بوده و هست». (یادنامه مصباح منیر، ص ۳۹۰) اما حجبات متنوّعه، ناس را از وصول به این مقصود منع نموده است، «احتجابات خلق مابین فیض فیاض و احبّای او حائل شده و این متعلّق به ظاهر است.» (همان)

۱. قلب فارغ: از جمله مواردی که در آثار الهی بسیار بدان اشاره شده، داشتن قلب فارغ است. در ابتدای کلمات مکنونه عربی نیز شرط وصول به «مُلکاً دائماً باقیّاً ازلاً قدیماً» را برخورداری از «قلباً جیداً حسناً منیراً» قرار داده اند. رسیدن به «ساحت لولاک» را مشروط به پاک کردن قلب به صیقل روح نموده اند. ورود به ساحت

قدس الهی، منوط به داشتن «چشم پاک و دل طیب و گوش لطیف» شده است. و تکلم به «ربّ ارنی» نیز همین شرط را دارد:

«یک بار به طور تقدیس قدم گذار و به قلب فارغ و لسان طاهر "ربّ ارنی" گو
تا لزال از مکنم قدس بی زوال "انظر ترانی" بشنوی و به لقای جمال بی مثال
حضرت ذوالجلال فائز گردی.» (مانده آسمانی، ج ۷، ص ۲۵)

۲. تصدیق ما نُزَل من سماء مشیّت الهی: شکی نیست که باید حضرت حقّ را
یفعّل مایشاء دانست و ظهور او و آیات و بیناتش را آن چنان که از سمای اراده او
نازل می شود، پذیرفت؛ نه آن که اهوای خویش را ملاک پذیرش او قرار داد. یکی از
علل احتجاج ناس و مانع عرفان آنها، قصص اولی و افکار قدیمه و خودپنداشته ها
است که مایلند میزان شناخت حَقّانیت رسول الهی قرار دهند و چون او را مطابق
تفکرات خویش نمی یابند، بر او خرده گرفته به طرق مختلف مردودش می شمارند.
حضرت بهاء الله می فرماید:

«وقتی فرمود لن ترانی و وقتی فرمود انظر ترانی. باری، الیوم هر نفسی که
تصدیق نمود به آن چه از سماء مشیّت الهی نازل، او به منتهی ذروه عرفان
مرتقی و فائز و من دون آن، محروم و معدوم.» (اقتدارات، ص ۹۰)

۳. عمل به اوامر الهی: بلا تردید، عرفان اگر با عمل همراه نگردد، و عمل اگر به علت
حبّ الهی نباشد، این عمل و آن عرفان از حیّز قبول ساقطند. این همه موکول به
قبول حقّ است لا غیر:

«نفوسی که به ذروه عرفان ارتقا نموده اند و نفوسی که در ادنی رتبه مانده اند،
عندالله در یک مقام قائم؛ چرا که شرافت علم و عرفان بما هو علم و عرفان
نبوده؛ اگر منتهی به حقّ و قبول او شود، محبوب و آلایمردود. کلّ الفاظ در آن
ساحت در رتبه واحد مذکور. مثلاً لو یقول ولدت کفوله لم یلد و لم یولد؛

اگرچه بر حسب ظاهر تنزیه الهی از شبه و مثل و نظیر منتهی مقام عرفان
 اُنام است، چنانچه بین ناس هم این مقام، اعلیٰ و ارفع است، ولکن این
 امتیاز هم نظر به قبول حقّ است و به اراده او محقق شده ...» (اقتدارات، ص
 ۸۹-۹۰)

اما، اگر عمل پاک همراه با عرفان باشد، لقای الهی میسور خواهد بود:

«... در باطن هر نفسی که به اوامر الهی عامل شد و به کتاب اقدس که از
 ملکوت مقدّس نازل گشته، تشبّث جست، او از اهل لقا عندالله محسوب
 است.» (یادنامه مصباح منیر، ص ۳۹۱)

۴. توجّه تامّ به حقّ: رسیدن به لقای الهی مستلزم توجّه تامّ به حضرتش و بر گرفتن
 توجّه به غیر او است. در این میان، کلام الهی که «وَجْهٌ بوجهی و اعرض عن غیری»
 می‌تواند راهگشای ما در پی بردن به معنی آن باشد. حضرت عبدالبهاء در توضیح
 وجه (در مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، ص ۳۹۶) می‌فرمایند که این واژه، معانی بسیار
 دارد؛ اما هیکل مبارک به سه مورد با استناد به آیات قرآن اشاره دارند. اول، ذات
 حقّ است که با آیه «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَ اللَّهِ» مستند می‌شود. بیان حضرت
 بهاءالله که «هَذَا يَوْمٌ فِيهِ يَنْطِقُ لِسَانُ الْعِظْمَةِ كُلِّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهِي»
 (لثالی الحکمة، ج ۲، ص ۶۳) گویای آن است که آدمی به آن حدّ از بلوغ رسیده که
 گفته شود جمیع صفات و اسمائی که به خداوند نسبت داده می‌شود، مخصوص
 مظهر ظهور است و در این مقام است که مظهر ظهور «انظر ترانی» گوید. معنای دوّم
 وجه به بیان حضرت عبدالبهاء، طبق آیه قرآنی «فاینما تولّوا فثمّ وجه الله» تجلّی
 الهی است. زمانی که این تجلّی در نفسی ظاهر شود و خداوند آن را ذکر نماید، در
 واقع تجلّی حبّ خود را ذکر کرده است. جمال قدم می‌فرمایند:

«اگر به بصر منیر حدید ملاحظه نمایی، حَقَّ جَلِّ ذِکْرِهِ هَر نَفْسِی رَا وَصَفَ نَمَایِد، خُود رَا وَصَفَ نَمُودِه وَأَنْ تَجَلَّى حَبِّ الْهَیِّ اسْتِ کِه بِه اسْمِ مَحْبُوبِ خُود بَر کُلِّ مَمْکِنَاتِ تَجَلَّى فَرْمُودِه وَ هَر نَفْسِی کِه بِه شَمْسِ اَیْنِ اسْمِ مَقَابِلِ شُد، اَنوَارِ شَمْسِ دَر اَو ظَاهِرِ وَ حَالِ، اَیْنِ نَفْسِ رَا اَن چِه حَقَّ جَلِّ کَبْرِیَاثِه وَصَفَ فَرْمَایِد، اَنوَارِ تَجَلَّى شَمْسِ اسْمِ خُود رَا وَصَفَ فَرْمُودِه.» (آیات الهی، ج ۲، ص ۲۵۱)

معنی سوّم، به بیان حضرت عبدالبهاء، منطبق با آیه قرآنی «إِنَّا نَطْعِمُكُمْ لُوجِهَ اللَّهِ» رضای الهی است. حصول رضای الهی با ایمان به مظهر ظهور و لقای او حاصل شود که ربّ اعلیٰ فرمود:

«هیچ جنتی اعظم تر از برای هیچ نفسی نیست که در حین ظهورالله ادراک نماید او را و آیات او را بشنود و ایمان آورد و به لقاء او لقاءالله است، فائز گردد و در رضای او که بحر محیط بر رضوان است، سیر نماید و به آلاء جنت فردانیت متلذذ گردد.» (منتخبات آیات، ص ۵۲)

در این جا باید به نکته دیگری نیز اشاره شود. در کلمات مکنونه می فرمایند: «از توتا ررف امتناع قرب و سدره ارتفاع عشق قدمی فاصله؛ قدم اول بردار و قدم دیگر در عالم قدم گذار.» نفس جمال مبین در توضیح (قدم) می فرمایند:

«امروز سید عرفان، عرفان الله بوده. هر نفسی به واحدیش مقرّ و معترف شد، او از اهل بهاء و اصحاب سفینه حمرا در کتاب اسماء از قلم اعلیٰ مرقوم و مسطور... در اول قدم مقبل الی الله باید به این آیه کبریٰ ناظر و عامل باشد: «قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِی خُوضِهِمْ یَلْعَبُونَ» و در قدم ثانی، به این آیه مبارکه تمسک نماید و تلاوت کند؛ "تَرَكْتُ مَلَّةَ قَوْمٍ لَا یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ..." و مقصود از قدم در این مقامات توجّه است...» (مانده آسمانی، ج ۸، ص ۲۲)

۵. اقبال حقیقی به حق و فراموش کردن هر کس جز او است و هر کس که غیرمؤمن به او است که غیر مؤمنین در زمره امواتند، همان طور که حضرت مسیح فرمود که بگذار تا مردگان مردگان را دفن کنند. هر آن کس به این توجه و اقبال توفیق یابد، گویی به لقای الهی موفق شده است:

«یا ناظر انظر ترانی إن الذی أقبَل الیَّ اِنَّهُ مِمَّن رآنی انَّ ربَّک علی ما أقولُ
شهِید. دع الموتی و تمسک باسم الذی به تمسک کل مخلص امین ...»
(لئالی حکمت، ج ۳، ص ۱۹۱)

لقای الهی در این یوم

تردید نیست که بشارت به لقای الهی به این ظهور قدس صمدانی مربوط می شود. در آثار طلعات قدسیه ادوار ماضیه نیز به این موضوع اشاراتی شده است. از جمله در بیان حضرت رسول اکرم می بینیم که می فرماید: «سترون ربکم كما ترون البدر فی لیلة أربعة عشر». حدیثی است از حضرت رسول اکرم که سنی و شیعه روایت کرده اند. علامه فیض کاشی در تفسیر صافی، آن را ذکر کرده و روایت نموده که حضرت امام صادق فرموده اند که خدا را در قیامت می شود دید و مؤمنین قبل از قیامت می بینند؛ یعنی کسانی که وقتی خداوند گفت «الست برکم» گفتند: بلی. در جزء اول از کتاب صحیح امام بخاری صفحه ۷۹ آمده است:

«حدَّثنا مسدد قال حدَّثنا یحیی عن اسمعیل حدَّثنا قیس قال قال لی جریر بن عبد الله کنا عند النَّبِیِّ (ص) إذ نظر إلى القمر لیلة البدر فقال أما أنکم سترون ربکم كما ترون هذا ...» (لئالی درخشان، ص ۹۵-۹۳)

از حضرت علی بن ابی طالب نیز بیانی نقل شده که بشارت به ظهور نفس مقدّسی می دهند که در سدرهٔ مشتعله با حضرت موسی تکلم فرمود. حضرت اعلی در دلائل السبع به این نکته اشاره دارند:

«و از جمله کلماتی که قلبت به آن ساکن می گردد، کلام امیرالمؤمنین (ع) که در خطبهٔ طتنجیه فرموده: الی أن قال فتوقّعوا ظهور مکلم موسی من الشجرة علی الطور فیظهر هذا ظاهرٌ مکشوف و معاین موصوف و نظر نموده که غیر از ذکر اینی أنا الله لا إله إلا أنا از آن ظاهر نشده و نمی شود و در همین خطبه در موضوع دیگر فرموده و إنّ لكم بعد حین طرفه تعلمون بها بعض البیان و ینکشف لكم صنایع البرهان (الی أن قال) فعند ذلك ترتج الأقطار بالدعاة إلى کل باطلٍ هیئات هیئات توقّعوا حلول الفرج الأعظم و إقباله فوجاً فوجاً...» (لثالی درخشان، ص ۹۶)

در توضیح این بیان حضرت علی، حضرت بهاء الله می فرمایند:

«اگرچه خطبهٔ مبارکهٔ طتنجیه که از افق سماء ولایت مطلقه اشراق نموده به لسان ابداع فارسی شرح نشده ... مقصود آن حضرت از ذکر خطبه این کلمهٔ مبارکه بوده که می فرماید: "فتوقّعوا ظهور مکلم موسی من الشجرة علی الطور" و این کلمه به منزلهٔ قطب است یدور حولها رحی الحکمة و البیان و به این کلمه جمیع اهل عالم را به ظهور الله بشارت داده اند ... الیوم مکلم موسی ظاهر و بانی أنا الله ناطق.» (رحیق مختوم، ج ۲، ص ۱۰۷۴)

بلوغ بشر

آدمی مراتب گوناگون تکوین خود را از مرحلهٔ جنینی شروع کرده و ادامه داده تا به بلوغ برسد و در هر مرحله هر مظهر ظهوری به نوعی با او تکلم نموده و به گونه ای

نور الهی را در حدّ توان و استعدادش به او متجلی ساخته است. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

«جمیع کائنات مرتبه یا مرحله بلوغی مخصوص دارند. بلوغ شجر در وقتی است که ثمر ظاهر شود ... حیوان نیز مرحله رشد و کمالی دارد و در عالم بشر، بلوغ در وقتی است که عقل و درایت انسان به اعظم درجه رشد و قوّت رسد ... بر همین منوال حیات اجتماعی عالم انسان نیز مراحل و مراتبی دارد. در وقتی در مرحله طفولیت بود و در وقت دیگر در عنفوان شباب اما حال به مرحله بلوغ موعود رسیده آثارش از جمیع جهات نمودار است ... آن‌چه در مراحل بدوی و محدود گذشته بشر نیازمندی‌های نوع انسان را برطرف می‌ساخت از عهده حوائج دوره تجدد و بلوغ برنیاید؛ زیرا انسان دیگر از آن مراحل بدوی محدود گذشته است و باید امروز به فضائل و قوایی جدید فائز گردد و احکامی جدید و استعدادی جدید یابد. انسان در این زمان به مواهب و فیوضات جدیدی مخصّص گشته است و دیگر آن مواهب و فیوضاتی که در ایام صباوت داشت هر چند در وقت خود کافی و وافی بود امروز از تکافوی حوائج مرحله بلوغش عاجز است.» (ترجمه - نظم جهانی بهائی، ص ۹۸)

در این ظهور، که انسان به بلوغ رسیده، مخاطب کلام حقّ قرار می‌گیرد که:

«هذا يومٌ فيه السَّمع ينادي تالله هذا يومى وفيه اسمعُ النداء الأهلئ من شطر سجن ربى الظاهر السَّميع والبصر ينادى ويقول إنَّ اليوم يومى وأرى الافق الأعلى أمراً من لدن أمرٍ قدیم. طوبئ لسَّمع سمع "انظر ترانى" ولبصر رأى الآية الكبرى من هذا الافق المنیر.» (لئالی الحکمة، ج ۳، ص ۱۳۰)

بدین لحاظ است که حضرت بهاء الله در کتاب اقدس می فرماید که حضرت موسی نیز در این یوم به مشاهده انوار قدیم نائل گشت: «هذا یومٌ فیه فاز الکلیم بأنوار القدیم و شرب زلال الوصال من هذا القدح الذی به سجرت البحور.» (بند هشتاد)

این همان یومی است که حضرت محمّد فرمود: ای مردمان، این نفس مقدّس همان کسی است که در شب معراج ندایش را شنیدم و خودش را رؤیت نکردم:

«هذا یومٌ فیه نادى محمّد رسول الله فی قطب جنّة الرضوان "یا اهل الأکوان تالله قد ظهر محبوب العالمین و مقصود العارفین. هذا هو الذی سمعتُ ندائه فی المعراج و مارأیتُ جماله" الی أن بلغت الأيام الی هذا الیوم الذی به زینت ایام الله الملك العزیز الحمید.» (اسرارالآثار، ج ۵، ص ۱۴۶)

این همان یوم است که حضرت مسیح ندا برآورد که این نفس مقدّس همان آسمانی است که بدان عروج کردم:

«أئی أنا السماء الّتی صعد الیها ابن مریم. یشهد بذلك لسان العظمة و القوم اکثرهم من الغافلین.» (آثار قلم اعلی، ج ۲، ص ۱۰۳)

بدین صورت است که «انظر ترانی» که لقای الهی در این یوم مقدّس است معنا می یابد و وصول نوع بشر به اعلی مدارج ایقان و ایمان و فانی شدن در ذات خداوند و رؤیت مظهر ظهورش که همان لقای او است تحقّق می یابد. در واقع «لن ترانی» حجابی بود که انسان ضعیف و نابالغ را از لقای الهی باز می داشت. بدین لحاظ است که امروز این حجاب برداشته شده است و حضرت بهاء الله از جمیع نوع بشر دعوت می فرماید که:

«... چشم را منیر کن و به نور لائح روشن نما تا به سینای مبارکه طیبه که محل ضیا و استضای سنای الهیه است، وارد شوی و به تجلیات انوار لانهایه منور گردی و ندای جان فزای "انظر ترانی" از مشرق بیان سبحانی من غیر تعطیل بشنوی.» (مجموعه الواح طبع مصر، ص ۱۷-۳۱۶)

با در نظر داشتن این آمادگی و روشنی چشم که برای دیدار حق خلق شده، این کلام کاملاً گویای مطلب است که «لن ترانی» فقط حجابی بود:

«ای طالبان باده روحانی، جمال قدس نورانی در فاران قدس صمدانی از شجره روحانی بی حجاب "لن ترانی" می فرماید: «چشم دل و جان را محروم ننمایید و به محل ظهور اشراق انوار جمالش بشتابید.» (مجموعه الواح طبع مصر، ص ۳۳۰)

یادداشت‌ها:

۱. مجموعه اقتدارات، ص ۹۰
۲. مقصود حدیث معروف «كنت كنزاً مخفياً أحببت أن أعرف، فخلقت الخلق لكي أعرف» است که حضرت عبدالبهاء تبیینی مفصل بر آن مرقوم فرموده‌اند که در صفحات آغازین جلد دوم مکاتیب عبدالبهاء درج شده است. هم چنین نگاه کنید به منضمات کتاب مستطاب اقدس، توضیح شماره ۲۳، ادعیه حضرت محبوب، ص ۴۰۹ / مائده آسمانی، ج ۴، ص ۳۶۸
۳. حضرت عبدالبهاء در لوحی می فرمایند: «فلو بما تعترى أحداً من المقرّبين زلةً لحكمةٍ ولكن المظاهر المقدسة منزّهة عنها أيضاً، إنّما هذا في شأن المؤمنين الموحّدين وما عدا

ذَکَ فَلَزَّ بِمَا خَوِطَبَ وَ عَوِیَبَ الرَّسُولَ بِمَا يُرَادُ بِهِ فِی نَفُوسِ الْمُؤْمِنِیْنَ لِئَلَّا یَثْقُلَ عَلَی السَّمْعِ الْعِتَابُ الشَّدِیدُ ... (مِن مَکَاتِیِبِ عَبْدِ الْبَهَاءِ، ج ۱، ص ۷۶)

در ادامه مطلب بعد از تأکید بر علو مقام حضرات مظاهر ظهور الهی، در باره حکمت این‌گونه عتاب‌ها چنین می‌فرمایند: «وَأِنَّمَا لِحِکْمَةٍ مَا یُخَاطَبُهُمُ اللهُ بِهَذَا الْخِطَابِ حَتَّى یَخْضَعَ وَ یَخْشَعَ أُولُو الْأَبْوَابِ وَ یتَذَلُّوْا إِلَى الْعَزِیزِ الْوَهَّابِ وَ لَا یَسْتَكْبِرُوا وَ لَوْ رُفِّقُوا إِلَى أَعْلَى الْقِبَابِ بَلْ ینْتَبَهُوْا أَنَّ الْحَیَّ الْقَیُّوْمَ خَاطَبَ الْحَبِیْبَ الْمَعْظَمَ وَ النَّوْرَ الْمَکْرَمَ هَادِیَ الْأُمَمِ وَ النَّاطِقَ بِالْأَسْمِ الْأَعْظَمِ بِهَذَا الْخِطَابِ الْمَبْرَمِ وَ الْعِتَابِ الْوَاضِحِ الْمَحْکَمِ، فَمَاذَا شَأْنُ مَقَامَاتِنَا السَّافِلَةِ وَ حَقَائِقِنَا الْخَامِدَةِ وَ نَفُوسِنَا الْهَامِدَةِ وَ عَقُولِنَا الْجَاهِلَةِ؟ ...» (همان، ص ۷۷ / این لوح مبارک در مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، ص ۱۲۶ نیز مندرج است.)

۴. این شعر از تائیه کبرای ابن‌فارض است:

سقتنی حمیا الحب راحة مقلتی	و کأسی محیا من عن الحسن جلست
فأوهمت صحبی أن شرب شرابهم	به سرسری فی انتشائی بنظره
وبالحدق استغنیت عن قدحی و من	شمائلها لامن شمولی نشوتی
ففی حان سکری حان سکری لفتیة	بهم تم لی کتم الهوی مع شهرتی
ولما انقضی صحوی تقاضیت وصلها	ولم یعشنی فی بسطها قبض خشیتی
وَأَبْثَّتْهَا مَا بِي وَ لَمْ یَکْ حَاضِرِي	رقیب لها حَاطِ بِخَلْوَةِ جَلُوتی
وَقَلْتُ وَ حَالِي بِالصَّبَابَةِ شَاهِد	و وِجْنِي بِهَا مَا حَيِّ وَ الْفَقْدُ مَثْبَتِي
هَبِي قَبْلَ یَفْنِي الْحَبَّ مَنِي بَقِيَّة	أَرَكَ بِهَا لِي نَظْرَةَ الْمُتَلَفَّتِ
وَ مَنِي سَمِعِي، بَلَنْ إِنْ مَنَعْتَ أَنْ	أَرَكَ فَمَنْ قَبْلِي لِغِيَرِي لَذت

(دیوان ابن‌فارض، صص ۸۳، ۸۴، ۸۵)